

#### 43- دگماتیسم ( Dogmatisme )

از واژه دگم به معنای حکم جامد آیه آسمانی، فرمان لایتغیر مشتق است و به آن شیوه و اسلوب تفکر اطلاق می شود که پایه آن مفاهیم تغییر ناپذیر، فرمول ها و دستورهای متحجر بدون توجه به دستاوردهای تازه علم و عمل، بدون توجه به شرایط مشخص زمان و مکان است. از نظر فلسفی دگماتیسم اصل مشخص بودن حقیقت یعنی وابستگی حقیقت را به شرایط زمانی و مکانی نفی می کند. در فلسفه معاصر، دگماتیسم وابسته به اسالیب ضد دیالکتیکی است که تکامل و تحرک جهان و رشد اشیاء و پدیده ها را نفی می کند.

یکی از علل دگماتیسم عدم درک این نکته است که قوانین دیالکتیک رشد، در شرایط مختلف تاریخی، در اشیاء و پروسه های مختلف، به صور مختلف ظاهر شده و عمل می کند. از نظر تاریخی پیدایش دگماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آنست که حقایق جاویدان و فرامین انتقاد ناپذیر و اجباری برای همه کس وجود دارد. این طرز فکر تفکر تعبدی سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است.

از نظر سیاسی دگماتیسم منجر به علل سکتاریستی، تحجر، نفی مارکسیسم خلاق، ذهنی گری و نادیده گرفتن حقایق موجود و شرایط تغییر یافته، جدایی کامل تئوری و عمل می شود.

دگماتیسم مانند روبریونیسیم در شرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین المللی کارگریست. دگماتیسم ها شرایط متغیر رشد را در نظر نمی گیرند، لجوجانه به فرمول های جامد و کهنه می چسبند که پاسخگویی شرایط دیگری بوده اند. یک وجه مشخصه دگماتیسم ها به کار بردن جمله پردازی های انقلابی نما، چپ نما و افراطی گری و شعار پراکنی دور از عمل است که هرگز منجر به یک سیاست و روش واقعاً انقلابی و ثمر بخش نمی شود. لنین به همه کمونیست ها مبارزه بی امان علیه دگماتیسم و هرگونه طرز اندیشه و عمل ناشی از آن را توصیف می کرده است.

کلاسیک های مارکسیستی بارها تکرار کرده اند که آموزش آن ها دگم نیست، آموزش عمل است.

#### 44- دماغوژی ( Demagogie )

دماغوژی را «عوامفریبی» یا «مردم فریبی» ترجمه کرده اند و آن عبارتست از اغواء خلق از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. دماغوگ یا عوامفریب کسی است که ادعای او دروغ با وعده های بی پایه و بدون پشتوانه، با تحریف حقایق سعی می کند مردم را به سوی خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنان را جلب کند.

آوردن نمونه برای نشان دادن مفهوم دماغوژی یا عوامفریبی زائد است. دماغوژی به مثابه یکی از اساسی ترین اسالیب و طرز عمل سیاست احزاب بورژوازی و دولت های ضد خلقی در ایران رواج کامل دارد و یک دستگاه تبلیغاتی و عظیم با استفاده از رادیو، تلویزیون، جراید، آگهی ها، رپرتاژ، مصاحبه ها، نطق ها، مراسم تشریفاتی و غیره و غیره سرگرم این کار است. هدف همان طور که گفتیم اغواء مردم است از راه سخنان فریبنده، گاهی را کوهی جلوه گر ساختن و وعده های سرخرمن دادن.

نمونه دیگر دماغوژی که در داخل توده مردم زبان بسیار به بار می آورد اغوای مردم از طریق دادن شعارهای به ظاهر انقلابی و فریبنده، ایراد سخنان به ظاهر مبارزه جویانه ولی بی محتوی است که هدف آن هم جلب موافقت مردم تنها به انکاء همین فریبندگی جملات مطمئن بدون پشتوانه عمل واقعاً انقلابی پیگیر و اصولی است. چپ رو ها معمولاً در ایران این چنین جملات و دادن این گونه شعارهای عوام فریبانه چیره دستند. در حالی که

امپریالیسم و ارتجاع کمتر از هر چیز از این گونه شعارهای بی محتوی زیان می بینند و بیش از هر چیز در مقابل این جملات به ظاهر انقلابی مقاومت می کنند.

دماگوزی یا مردم فریبی با سیاست و روش مبارزه منطقی اصولی و پی گیر حزب کمونیست بیگانه است. حزب طبقه کارگر از «عوامفریب» و «دنباله روی» و «وجهه طلبی» که با عوام فریبی همراهند اکیداً احتراز دارد و همیشه تحلیل واقعی را مطرح می سازد و توده ها را در چارچوب امکانات واقعی به سوی هدف های مطلوب انقلابی سیر می دهد و اگر در این یا آن مرحله از سیاست صحیح، علمی و انقلابی خود با دشواری هایی از جهت توضیح و اقناع روبرو شود با تمام قوا می کوشد این وظیفه را انجام دهد نه آنکه به خاطر وجهه طلبی ارزان، دست به عوام فریبی بزند.

#### 45- دمکراسی (Democratie)

دمکراسی از واژه یونانی دمو (یعنی خلق، مردم) و کراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق است. دمکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخص آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یک تعریف و فرمول صوریست که جامعه شناسی بورژوازی بدان بسنده می کند و دموکراسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده می گیرد. نتیجه چنین بررسی صوری، ادعای موجود «دمکراسی خالص» است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه طبقاتی را نفی می کند. فرمیست ها مبلغ چنین دمکراسی ادعایی هستند. در واقع هر دمکراسی به مثابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل به شیوه تولید معینی خدمت می کند و توسط آن تعیین می شود.

مضمون و شکل دموکراسی در طول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملاً وابسته به فرمسیون اجتماعی - اقتصادی مربوطه بوده و با خصلت و شدت مبارزه طبقاتی پیوند داشته است. در جوامع منقسم به طبقات متناقض، دموکراسی عملاً تنها برای نمایندگان طبقه حاکمه وجود دارد. در جامعه سرمایه داری، دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه طبقه بورژوازی است شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه استثمارگر بر اکثریت محروم می باشد. تکامل این طبقه (که در آغاز ضد فنودالی و مترقی است) وی را در تشکیل مجالس مقننه، تدوین قوانین اساسی، تدوین قوانین اساسی، تاسیس موسسات دارای نمایندگی و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده ها، در احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیان (که اغلب و ماهیتاً صوری است) ذی نفع می کند ولی تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آنست که زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی باز دارد، جلو فعالیت توده ها را بگیرد و در همه جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچ یک از حقوق اعلام شده دارای تضمین مادی و علمی نیست و نهادهای سیاسی - پارلمان و مجالس محلی، دستگاه های اداری و سازمان های منتخب - در خدمت طبقه حاکم قرار می گیرند و وسیله اجرای سیاست آن طبقه می گردند.

وجه مشخصه دمکراسی بورژوازی عبارتست از پارلمانتاریسم با تفکیک قوای سه گانه به ویژه قوای مقننه و اجراییه از هم با تمایل روز افزون به تحکیم و بالا بردن نقش قوه اجراییه است. در عصر امپریالیسم تنها نیروی مبارزه مداوم زحمتکشان می تواند حقوق و آزادی های دموکراتیک را حفظ کند و جلو ارتجاع دیکتاتوری، اختناق و فاشیسم را بگیرد. بورژوازی هر جا که بتواند اصول دموکراسی را لگد مال می کند، به سوی سیاست اختناق می گراید و در بسیاری کشورهای رژیم های ترور و اختناق ایجاد کرده و به میلیتاریسم بین

المللي احزاب کمونیست و کارگری (1969) پیرامون اهمیت نبرد در راه دموکراسی در چهار چوب پیکار ضد امپریالیستی منجمله چنین گفته می شود:

«مبارزه علیه امپریالیسم که در تلاش خفه کردن آزادی های اساسی انسان است با نبردی خستگی ناپذیر به خاطر دفاع و تحصیل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تشکیلات، به خاطر برابری حقوق افراد مردم، به خاطر دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملازمه دارد. ضرور است که علیه هر گونه اقدام و هرگونه قانونی که ارتجاع به قصد پایمال کردن حقوق و آزادی های دموکراتیک عملی می کند مقابله قطعی صورت گیرد. این آزادی های دموکراتیک خود ثمره نبرد های طولانی طبقاتی است می بایستی با پی گیری چه در مقیاس ملی و چه در صحنه بین المللی برای رهایی میهن پرستان و دموکرات هایی که جانشان به مخاطره می افتد مبارزه کرد. باید علیه احکام جابرانه محاکماتی که کمونیست ها و دیگر میهن پرستان در معرض آن قرار می گیرند مبارزه کرد. باید برای آزادی میهن پرستان و دموکرات های زندانی و به خاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه کرد.

در میهن ما دموکراسی پایمال گردیده، شکل حکومتی استبداد سلطنتی است. شاه کارگردان اصلی رژیم، قدرت مطلقه خود را به حدی بسط داده که در واقع کلیه قوای دولتی در دست او متمرکز شده، سازمان امنیت، محاکم نظامی، احزاب دولتی و مجالس فرمایشی وسیله اجرایی این حکومت مستبده فردیست. از آزادی های ابتدایی و اصول دموکراتیک، آزادی احزاب و اجتماعات، آزادی بیان و قلم، آزادی انتخابات و مطبوعات اثری نیست. خصالت ضد دموکراتیک و بوروکراتیک رژیم مرتباً بسط می یابد. فرد پرستی و استناد به دستور شاه جانشین نظارت دموکراتیک در امور دولتی و حکومت پارلمانی شده، هر گونه مخالفتی یا مقاومتی با شدت و خشونت سرکوب می شود. در این شرایط مبارزه برای دموکراسی به وظیفه عمده بدل می شود. این دموکراسی نیز از آنجا که جامعه ما طبقاتی است نمی تواند چیزی غیر از دموکراسی بورژوایی آن طور که در قانون اساسی و منشور حقوق بشر ذکر شده است باشد. دعوی سخنگویان رژیم دائر بر آن که آنها گویا نوع سومی از دموکراسی یافته اند که نه دموکراسی بورژوایی و نه دموکراسی سوسیالیستی است، نمی تواند دارای مبانی علمی و محتوی واقعی باشد. در سند تحلیلی از وضع کشور و وظایف مبرم حزب ما که توسط حزب توده ایران تهیه شده مبارزه در راه آزادی های دموکراتیک مبارزه ای وسیع و همه جانبه خوانده شده است که شامل عرصه های گوناگون حیات اجتماعی و حرفه ای، سیاسی و فرهنگی، قضایی و اداری و غیره می شود. این مبارزه ایست در راه بسط فعالیت و آزادی های سندیکایی، در راه آزادی سازمانی، صنفی و حرفه ای در راه آزادی همه زندانیان و تبعیدیان و محکومین سیاسی، در راه تأمین بازگشت پناهندگان سیاسی، در راه الغای دادگاه های نظامی و سازمان امنیت در راه آزادی انتخابات در راه آموزش به زبان مادری برای همه خلق ها و اقلیت های ایران در راه علنی شدن کلیه احزاب ملی و دموکراتیک ...

شکل های دموکراسی - شکل واقعی آن - دموکراسی سوسیالیستی است. زیرا که به سود اکثریت عظیم زحمتکشان و حافظ منافع آنانست. شالوده اقتصادی آن مالکیت جمعی بر وسائل تولید است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که حق مساوی همه افراد می تواند تأمین شود. تا در جامعه استثمار هست، تا آلت استثمار - وسائل تولید - در دست طبقات بهره کش است نوع دموکراسی نمی تواند واقعی و اصیل باشد. در سوسیالیسم تساوی واقعی افراد صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه امور، در کلیه شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، نژاد، مذهب و ملیت در همه امور، در کلیه شئون اقتصاد، سیاسی و فرهنگی و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع و دولت تأمین می شود.

طي تكامل جامع سوسياليستي، دموكراسي سوسياليستي به تدريج عميق تر و وسيع تر مي شود و منجر به زوال دولت و جايگزين شدن آن به «خودگرداني اجتماعي» مي گردد.

## 46- دولت

دولت سازمان سياسي جامعه و مهم ترين وسيله براي تامين تسلط طبقه ايست که از نظر اقتصادي در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفه اساسي دولت حفظ و تحکيم آن نظام اقتصادي و دفاع از آن طبقه ايست که زاييده آن بوده است. از نظر تاريخي دولت هم زمان با پيدایش جوامع منقسم به طبقات به وجود آمد. از همان زماني که دوران بردگي با دو طبقه اصلي بردگان و برده داران پيدا شد دولت نيز به مثابه ارگان سياسي که وسيله تامين منافع برده داران عليه بردگان بود، ايجاد گشت. وسائل اساسي که دولت براي انجام وظائف خود به کار مي برد عبارتست از ارتش، پليس، دستگاه هاي امنيتي و جاسوسي و اطلاعاتي، زندان ها و غيره. بين نوع دولت و شکل آن بايد تفاوت قائل شد.

نوع دولت را آن نظام اقتصادي تعيين مي کند که اين دولت وظیفه دار حفظ و دفاع از آنست و آن طبقه اي که قدرت حاکمه را در دست دارد. بنابر اين در طول تاريخ جوامع طبقاتي سه نوع دولت يافت مي شود: دولت نوع بردگي، دولت نوع فئودالي و دولت نوع سرمايه داري. در هر يك از اين دوران هاي اجتماعي، اقتصادي، صرفنظر از اشکال حکومتي، نوع دولت و ماهيت آن يگانه است. ولي شکل هر دولت ممکن است در اين يا آن کشور و در هر دوران معين فرق کند ماهيت طبقاتي و اقتصادي آن مي تواند اشکال مختلفی به خود بگيرد. اشکال دولتي اغلب وابسته به شرايط تاريخي، سنن گذشته، وظائف متغير براي حفظ تسلط طبقاتي و همچنين وابسته به حدت مبارزه طبقاتي و تناسب نيروها در هر جامعه است. مثلا جمهوريت يا سلطنت از اشکال دولت است و هر يك از آن ها نيز مي تواند اشکال مختلفی پيدا کند مثل سلطنت مشروطه يا سلطنت استبدادي، جمهوري با قدرت پارلماني يا جمهوري با اختيارات رئيس جمهور و غيره. حتي در دوران بردگي ميتوان هم شکل وجود سلاطين خودکامه را يافت هم شکل جمهوري (مثلا در يونان باستان)، ولي اين تفاوت شکل در ماهيت دولت در آن زمان که نوع بردگي بود تغييری نمی دهد. در نظام سرمايه داري نيز در طی تاريخ هم شکل دموكراسي بورژوازي با آزادي نسبي بيان و مطبوعات و اجتماعات و تساوي درمقابل قانون و احترام به حقوق بشري به ويژه در دوران رشد سرمايه داري و مبارزه اش با فئوداليسم پيدا شد و هم شکل ارتجاعي، آزادي کشي و حق فاشيستي که ديکتاتوري آشکار و خفقان آور عليه توده هاي مبارز و حق طلب مردم است. با وجود اهميت اساسي که نوع دولت دارد و اساس تغيير آن گذار از يك دوران اجتماعي - اقتصادي به دوران عالي تر است، اشکال حکومتي نيز براي توده هاي مردم و مبارزه آن ها حائز اهميت ويژه ايست. جمهوريت شکلي از حکومتي است که در آن ارگان هاي عالي قدرت دولتي را براي مدت معينی انتخاب مي شون. سلطنت آن شکلي است که يك شخص تنها بر پايه وراثت رئيس کشور است. در عصر کنوني به جز عده معدودي از کشورها در اکثريت مطلق ممالک شکل جمهوري دولت استقرار يافته و شکل سلطنت به منزله يك مقوله سخت کهنه و فرسوده به بايگاني تاريخ سپرده شده است. تازه در برخي از کشورها نيز که اين شکل هنوز موجود است ماهيت اوليه اش به کلي تغيير يافته و بنا به برخي سنن از کشورها نيز که اين شکل هنوز موجود است ماهيت اوليه اش به کلي تغيير يافته و بنا به برخي سنن محافظه کارانه همچنان حفظ مي شود بدون آن که شاه قدرت و اختيار ويژه اي داشته باشد و مقام غير مسئول است. چنين است شکل حکومتي سلطنتي در کشورهايي نظير سوئد و نروژ و انگلستان و غيره.

این گونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه می نامند که در آن همان طور که نیاکان مشروطه خواه ما گفته اند شاه فقط سلطنت می کند نه حکومت و کلیه قدرت ناشی از مردم و متعلق به ملت است. در عصر کنونی تنها در دو سه کشور جهان سلطنت استبدادی وجود دارد نظیر ایران و عربستان سعودی. این ارتجاعی ترین شکل دولتی است و در آن عملاً قدرت های سه گانه در دست شخص شاه متمرکز شده، آزادی های دموکراتیک از مردم سلب شده و شاه عملاً مطلق العنان و تام الاختیار است. این شکل حکومتی با تمام مختصات آن نظیر کیش شاه پرستی در نیمه دوم قرن بیستم هیچ گونه توجیهی ندارد. در جوامع پیش افتاده، پس از انقلاب کبیر فرانسه و آژنه شاپرست معادل با مفهوم مرتجع افراطی تلقی می گردد. مبارزه خلق ها برای تغییر شکل حکومتی و استقرار دموکراسی حتی در چهار چوب دوران اجتماعی - اقتصادی معینی کاملاً موجه و قانونی و حق است و بیکار نهایی برای تغییر بنیادی نوع دولت در ایجاد نظام برتر اجتماعی - اقتصادی را تسهیل می نماید.

#### 47 - دیکتاتوری پرولتاریا ( Dictature du proletariat )

عبارتست از قدرت دولتی طبقه کارگر در نتیجه انحلال نظام سرمایه داری و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ایجاد می گردد. دیکتاتوری پرولتاریا محتوی اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجه اساسی پیروزی آنست. آموزش مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا از مهم ترین اصول تئوری مارکسیسم - لنینیسم است. پرولتاریا از قدرت دولتی از سیادت سیاسی خود برای درهم شکستن مقاومت استعمارگران، برای تحکیم پیروزی انقلاب، برای جلوگیری از هرگونه تثبیت به خاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی، برای دفاع در مقابل تجاوزات ارتجاع بین المللی استفاده می کند. با این حال دیکتاتوری پرولتاریا عملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرولتاریا وسیله ایست برای جلب توده عظیم زحمتکشان به سوی طبقه کارگر و بسیج آن ها در ساختمان جامعه نو - جامعه سوسیالیستی. دیکتاتوری پرولتاریا اساسی ترین وسیله تحول بنیادی و همه جانبه در همه شئون حیات جامعه، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده ها و بنای جامعه سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا ابزار عمده سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است.

دیکتاتوری پرولتاریا نتیجه قانونمند رشد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داریست و زمینه را برای ایجاد وسیع ترین دموکراسی به سود توده زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آماده می کند. حال آن که دموکراتیک ترین شکل جمهوری بورژوازی جز دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست .

شالوده دیکتاتوری پرولتاریا و اصل عالی آن عبارتست از اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان با رهبری طبقه کارگر. پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا ضمن ساختمان جامعه سوسیالیستی مرتباً وسیع تر و محکم تر می شود. نیروی رهبری کننده اساسی در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا حزب کمونیست این گردان پیشاهنگ طبقه کارگر است. در این سیستم سازمان های مختلف توده ای و صنفی زحمتکشان (سندیکاها، کئوپراتیوها و غیره) احتمالاً سایر احزاب که دیکتاتوری پرولتاریا و اصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته اند، مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد می شوند.

دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها مغایر با دموکراسی سوسیالیستی نیست بلکه ضامن آنست، ضامن آن که دموکراسی به خلق خدمت کند و از منافع توده زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جامعه حمایت نماید و در قبال توطئه های ضد انقلابی داخلی و تجاوزات امپریالیستی حفظ گردد، زیرا دموکراسی تا زمانی که تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله ای طبقاتی است.

از نظر تاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا کمون پاریس (1871) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیار گران بهایی غنی ساخت. این «نخستین یورش بسوی افلاک» به مارکس امکان داد درباره شکل دولتی جامعه آینده نتیجه گیری لازم به عمل آورد. مارکس نوشت:

«مبارزه طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد و ... دولت دوران گذار... چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد.»

شوراها شکل دیگر دیکتاتوری پرولتاریاست که لنین آن را در نتیجه تجربه انقلابات روسیه (1905 و 1917) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله عمده مارکسیسم است. او در قبال دمکراسی بورژوازی که بیانگر منافع اقلیت دموکراسی است، بیانگر منافع اکثریت قاطع مردم است و موجبات شرکت کاملاً وسیع مردم را در اداره جامعه و دولت فراهم می سازد. درباره شکل شورها لنین نوشت:

«آن از هر جمهوری پارلمانی بورژوازی به مراتب دموکرات تر است. حکومتی که درهای آن بر روی همگان گشوده است. تمام فعالیت خود را در انتظار توده ها انجام می دهد. مناسب حال توده هاست و از توده ها ریشه می گیرد.»

دموکراسی توده ای شکل جدیدتر دیکتاتوری پرولتاریاست که پس از جنگ دوم جهانی پدید شد. هر خلقی می تواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل جدیدی از دموکراسی سوسیالیستی برای توده ها، شکل جدیدی از دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد و تجربه تاریخی را غنی تر کند. در هر حال این تجربه نشان می دهد که در شرایط تضاد طبقاتی، پرولتاریا نظام نوین را تنها به اتکاء قدرت دولتی خود می تواند بنا نهد.

دیکتاتوری پرولتاریا خود هدف نیست بلکه یک ضرورت تاریخی و تنها وسیله گذار به جامعه بدون طبقات و دیکتاتوری است. طی دوران ساختمان سوسیالیسم دیکتاتوری پرولتاریا تغییر می پذیرد و اشکال و طرز عمل آن تحول می یابد و طی یک پروسه طولانی و تدریجی، دولت دیکتاتوری پرولتاریا به صورت دولت تمام خلق در می آید.

گذار از دیکتاتوری پرولتاریا به سازمان سیاسی تمام خلق به هیچ وجه به معنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست برعکس فقدان تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دائمی وحدت معنوی - سیاسی سراسر جامعه و وسیع ترین شالوده اجتماعی را برای دولت تمام خلق فراهم می سازد.

رشد نظام دولتی سوسیالیستی در زمینه سیاسی به معنای رشد مداوم دموکراسی سوسیالیستی شرکت هر چه بیشتر مردم در رهبری امور و حل کلیه مسائل دولتی و اجتماعی به دست خود توده زحمتکش است.

## 48- دیوار چین

یک دیوار بسیار عظیم و طویل است که طی چندین قرن با کادر متوالی میلیون ها نفر در قسمت شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانی دیوار به ویژه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفت. دیوار مزبور از استان گان سو تا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن آن جلوگیری از یورش ها و شبیخون ها و حملات قبایل و عشایر شمالی و حفاظت مناطق واقع در جنوب آن بوده است. این دیوار قریب به چهار هزار کیلومتر درازا و تا 10 متر بلندا و هفت متر پهنا دارد و اکنون بخش مهمی از آن ویران شده است. با این وسیله دفاعی سابق قسمت مهمی از سرزمین چین باستان از نواحی دیگر شمالی مجزا شد. اصطلاح دیوار چین در مباحث سیاسی و اجتماعی به معنای جدا کردن کامل، مجزا کردن قطعی، ایجاد سد غیر قابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلاً وقتی می گوئیم بین انقلاب بورژوا دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر ما دیوار چین وجود ندارد یعنی در صورت رهبری طبقه کارگر می توان از یکی به دیگری گذشت و این دو از هم کاملاً مجزا

نیستند. یا وقتی رژیم نمی تواند بین حزب طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش دیوار چین ایجاد کند یعنی آن که قادر نخواهد بود پیوندهای بنیادی بین حزب و زحمتکشان را قطع کند و بین آنان تفرقه افکند.